

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فعالین جنبش نجاتبخش مردم افغانستان
(۶ جدی ۱۳۸۷)

سیاه روزشش جدی و پیامدهای شوم و ننگین آنرا تقبیح و محکوم میکنیم!

سیاه روزشش جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی، روزتهاجم نظامی وحشیانه سوسیال امپریالیست های روسی به افغانستان است. این سیاه روزه حیث یکی از خونبارترین روزها در تاریخ معاصر افغانستان به شمار میرود. در این روزتزاران نوین، رویونیستهای مرتد روسی عزم تسخیر این سرزمین را نمودند. لکن خلاف محاسبات آنها و چاکران بومی شان، مردم آزادیخواه و دلیر افغانستان بامبارزات و مقاومت های همه جانبه خود پوزه این ابرقدرت جهانخوار و مزدوران حقیر و ذلیل خلقی پرچمی اش را به خاک مالیدند. همانطوریکه مردمان باشهامت این مرزوبوم در طول تاریخ وجودی شان در برابر هر متجاوز و استیلاگری مقاومت کرده و بامبارزات استقلال طلبانه شان سه بار از اواسط قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم ارتش مهاجم و غارتگر استعمارگران انگلیس را به شکست مفتضحانه روبرو کردند. زمانی سوسیال امپریالیست های روسی افغانستان را اشغال نظامی نموده و سلطه استعماری شان را بر خلق مظلوم و عذاب دیده ما تحمیل کردند که رژیم باندهای خلقی پرچمی ها در زیر ضربات جنگ و مقاومت مردم افغانستان در آستانه سقوط قرار گرفته بود. از آنجائیکه امپریالیست های روسی نتوانستند تسلط شان را بر مردم افغانستان از طریق حالت و شرایط نیمه مستعمره توسط رژیم وابسته و سرسپرده شان ادامه دهند، به شیوه استعمار مستقیم روی آورده و افغانستان را به مستعمره کشیدند.

باید گفت که در آن شرایط ابرقدرت شوروی در رأس بلوک سوسیال امپریالیستی شرق که در رقابت شدیدی با ابرقدرت امپریالیستی امریکا قرار داشت؛ تلاش میکرد تا سلطه اش را بر خلقها و ملل در قاره های آسیا، افریقا و امریکای لاتین و منابع و بازارهای مهم جهان تحکیم بخشد. از آنرو تسلط کامل بر افغانستان منحصبت معبری برای رسیدن به بحر هند مورد هدف آن بود. از آنجائیکه استعمارگری و سلطه بر مناطق استراتژیک و منابع عظیم جهان یکی از راه های است که سرمایه داری و امپریالیسم در جهت انباشت سرمایه و فایق آمدن بر بحران های اقتصادی علاج ناپذیرش به آن متوسل میشود. سرمایه داری دولتی روسیه نیز در آن زمان جهت تسلط بر سرزمینهای جدید و دستیابی به مناطق و منابع و بازارها متوسل به چنین اقدامی شده بود. در آن زمان اقتصاد امریکا به حیث بزرگترین اقتصاد جهان و بخشهای زیادی از کشورهای سرمایه داری نیز دچار بحران اقتصادی بودند و از طرفی هم در آن شرایط «جنگ سرد» بین دو ابرقدرت نیز پیش از پیش شدت مییافت و اوضاع جهانی به طرف کشیده شدن به

جنگ سوم جهانی روبه وخامت میرفت. به عبارت دیگر شبح جنگ سوم امپریالیستی بر جهان سایه افکنده بود. بادر نظر داشت اوضاع پرمخاطره آنوقت جهان، وقوع جنگ بین دو ابرقدرت در رأس بلوک امپریالیستی که در دو طرف انبارهای از سلاح های گشتار جمعی و سلاح اتمی رادراختیار داشتند؛ این امکان به وجود آمده بود که این قدرتهای غارتگرو وحشی به منظور تأمین منافع شوم شان کره زمین را به کوره ذوب ده ها و احياناً صدها ملیون انسان بیگناه و مظلوم مبدل کرده و صدمات و خسارات جبران ناپذیری را بر طبیعت و محیط زیست وارد نمایند. اگرچه سرمایه داری جهانی به خاطر کسب سود بیشتر و انباشت سرمایه از هیچ گونه جنایت و بربریتی علیه خلقها و ملل جهان روی گردان نبوده و نیست. اما در آن شرایط دیده شد که فرصت مساعدی برای دولت امریکا پیش آمده بود تا بر رقیب سوسیال امپریالیست اش که در منجلا ب یک جنگ تجاوزکارانه و مقاومت گسترده مردم افغانستان قرار گرفته بود ضربه شدیدی وارد نماید. ناگفته نماند که قبل از آن امپریالیسم امریکا در طی دوده با دامن زدن به مسابقه تسلیحاتی اقتصاد اتحادشوروی را سخت تضعیف کرده بود، که اینبار با قرار گرفتن آن در زیر ضربات جنگ مقاومت مردم افغانستان؛ بیش از پیش تحت فشار اقتصادی و سیاسی قرار گرفته و ضعیف شد.

جنگ مقاومت که در ابتدا با حرکت ها و شورشهای خودجوش توده های مردم افغانستان علیه رژیم شدیداً وابسته به مسکو آغاز شده بود و توانسته بودند ضربات خردکننده بر رژیم جنایتکار و فاشیست خلقی پرچمی ها (که هزاران تن از مردم بیگناه و افراد مترقی و انقلابی را به جوخه های اعدام سپرده بودند و شنیع ترین جنایات و اعمال ضدانسانی را علیه مردم مرتکب شده بودند) وارد کنند. با اشغال نظامی و سلطه استعماری اتحادشوروی وقت؛ جنگ و مقاومت مردم افغانستان علیه اشغالگران سوسیال فاشیست روسی و فاشیستهای خلقی پرچمی هرچه گسترده تر و همه جانبه تر شدت یافت. چنانچه قبلاً اشاره شد از همان آغاز جنگ مردم افغانستان علیه رژیم کودتائی، دولت امریکا یک جبهه گسترده از امپریالیست های غربی و حکام دولتهای ارتجاعی وابسته و سرسپرده اش را علیه رقیب روسی آن بسیج نمود. تجاوزگری نظامی و گشتار مردم بیدفاع افغانستان به وسیله اتحادشوروی و رژیم مزدوران و ارتکاب انواع جنایات علیه خلق مظلوم ما افکار عامه و اعتراض تمام نیروها و افراد مترقی و آزادیخواه در سراسر جهان را علیه آن برانگیخت. در آن زمان دولت امریکا به کمک دولت های پاکستان و عربستان سعودی و ایران و امرای کشورهای حوزه خلیج فارس و سایر دولتها و نهادهای وابسته اش چندین گروه از ارتجاع مذهبی بومی را سازمان داده و بر جنگ مقاومت مردم افغانستان تحمیل و مسلط کردند. و به علاوه ده ها هزار نفر از قماش های مختلف عناصری بندوبار و اوپاش، آدمکش و متعصب و عقب مانده از کشورهای عربی را تحت رهبری اسامه بن لادن ملیونر عربستانی نیز زیر نام «جنگ اسلام و کفر» و یا «جنگ علیه کمونیسم» سازمان داده و وارد جبهات جنگ در افغانستان کردند. در موردش این وسیع ترین جبهه نظامی و سیاسی بود که دولت امریکا علیه ابرقدرت رقیب سوسیال امپریالیسم شوروی وقت تشکیل داده بود. هر دو جبهه ارتجاع و امپریالیسم :

از یک طرف سوسیال امپریالیستهای روسی و دولت مزدور در افغانستان که از حمایت و همکاری وسیع بلوک شرق و کشورهای وابسته و اقمارشوروی برخوردار بودند و از طرف دیگر جناح امپریالیستهای غربی و دولت های ارتجاعی منطقه به سرکردگی دولت امریکا بود که امکانات تسلیحاتی مرگبار گسترده را و اردکارزار جنگ در جنوب و مرکز آسیا کرده بودند. در واقع این خلقهای ستم دیده و بلا کشیده افغانستان بودند که در میدان جنگ مقاومت شان علیه استعمارگران روسی و رژیم مزدورش فشار و ضربات دوبروک امپریالیستی ارتجاعی را به گونه مستقیم و غیر مستقیم متحمل میشدند. مردم ما به اثر این جنگ جنایت کارانه که امپریالیسم شوروی و دولت مزدوران بر آنها تحمیل کرده بودند در طی یک ونیم دهه حدود یک ونیم ملیون کشته دادند و به همین اندازه معیوب و معلول شدند و ملیونها تن آنها از اثر فشار ستم و استبداد و وحشیگری و جنایات متجاوزین روسی و رژیم مزدوران مجبور به آوارگی گردیدند. اشغالگران روسی و رژیم دست نشانده آنها کشور را در همه عرصه ها تخریب کرده و به ویرانه مبدل کردند. همه زیر بناهای تولیدی و اقتصادی آن به وسیله غارتگران روسی و مزدوران آن منهدم گردیده و منابع آن را به غارت بردند.

۱۵ سال سلطه استعماری اتحادشوروی و حاکمیت فاشیستی خلقی پرچمی ها و سایرگروه های روسی و جنگ وحشیانه که فاشیست های روسی بر مردم ماتحمیل کرده بودند ضربات سهمگینی بر پیکر جامعه واردآمده و ویرانی های زیادی به بار آوردند. بالمقابل باحاکم شدن گروه های ارتجاعی در رهبری جنگ مردم زمینه برای مداخلات گسترده دولت های امپریالیستی غربی و دولت های ارتجاعی منطقه خاصاً پاکستان و ایران و عربستان سعودی در کشور نیز مساعد گردید. امپریالیستهای غربی و دولت های منطقه اگر از یکطرف به فکر ضربه زدن امپریالیسم شوروی بودند از طرفی هم هر کدام به فکر سازمان دادن نیروهای مزوری برای شان شدند تا در آینده میتوانند روی آنها در جهت پیش برد اهداف غارتگرانه شان در افغانستان و منطقه حساب کنند. از جانبی هم بابه راه انداختن وحشت و ترور علیه گروه های انقلابی و مترقی در جبهات جنگ و در شهرها هر چه بیشتر جنگ مردم را از رهبری مترقی و مردمی محروم نمودند. این غارت گران ضد بشریت سعی کردند تا مردم ستم دیده افغانستان را هر چه بیشتر منکوب و بیچاره سازند. این مطلب نیز قابل یادآوری است که اشغالگران روسی و دولت مزدور توانستند عناصری را که در ابتدای قیامها و شورشهای مردم ظاهراً در صف آنها قرار داشتند به طرف خود جذب نمایند. آنها عده ای از قوماندانها و سرگروپ های جنگی را که عمدتاً عناصر لومپن و بی خاصیتی بودند و یا عناصر استفاده جو، با پول و سلاح و مهمات خریدند. و هم عده عناصر ارتجاعی ای که هوای قدرت طلبی را در سر می پروراندند چون احمدشاه مسعود در رأس تشکیل شورای نظار و ربانی در رأس جمعیت اسلامی و هم سنخان آنها را که در قبضه کردن قدرت سیاسی بعد از جنگ با رقیب شان گلب الدین سخت در رقابت بودند، با پول و سلاح و کمکهای اطلاعاتی خریدند. قابل تذکر است که در آن وقت گلب الدین و گروه او بیش از دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی مستقر در پاکستان در وابستگی و سرسپردگی به دولت پاکستان و امریکا و امپریالیست های غربی قرار داشته و از حمایت خاص آنها برخوردار بود. و در طی ۱۴ سال جنگ حدود ۷۰ درصد تسلیحات و مهمات و کمک های نقدی امریکا و غرب در دسترس او قرار می گرفت. دیده شد که بعد از سقوط رژیم مزدور روس دولت اسلامی وابسته به امپریالیستهای غربی و امپریالیسم فدراسیون روسیه از گروه های جهادی و بخشهای از خلقی پرچمی ها، «ستمی ها» و ملیشه های مزدور روسی چون باند دوستم و ملک و هم قماشان شان، تشکیل گردید. با آنکه مردم ما در طی یک و نیم دهه اشغال استعماری اتحادشوروی و حاکمیت وحشت بار خلقی پرچمیها و استبداد گروه های ارتجاعی اسلامی خاصاً در دهات کشور، توانستند بامبارزات میهن پرستانه شان بزرگترین ضربه نظامی را بر اشغالگران روسی و رژیم مزدور آنها وارد کنند؛ اما حاصل همه قربانیهای آنها را گروه های اسلامی خود فروخته مستقر در پاکستان و ایران و حامیان خارجی شان تصاحب کردند. و نتیجه شکست مردم افغانستان در جنگ مقاومت ضد روسی و رژیم مزدورش اوضاع و شرایط وحشت باری است که به صورت پیهم تا امروز در کشور و بر مردم ادامه دارد. به یقین که مبارزه هر خلقی هر قدر هم که خونین و فداکارانه باشد بدون رهبری مترقی و انقلابی یا به وسیله ارتجاع حاکم سرکوب می شود و یا به وسیله گروه دیگری از ارتجاع مورد سوء استفاده قرار میگیرد.

مردم افغانستان در واقع سه دهه است که بلاوقفه تحت ضربات وحشیانه قدرتهای امپریالیستی و ارتجاع مزدور آنها قرار دارند. همین اکنون تحت سلطه استعماری امریکا و ناتو و دولت دست نشانده شان همه روزه کشته میشوند و انواع تجاوز و ستم بر آنها روا داشته می شود. حدود دوثلث مردم افغانستان که در طی سه دهه همه دار و ندار شان را از دست داده اند در شرایط فقر و گرسنگی و خیمی به سر میبرند؛ از حداقل امکانات انسانی سرپناه و خدمات اجتماعی نیز محروم اند. فجیع ترین ستم و تجاوز به وسیله ارتشهای اشغالگر و گروه های ارتجاعی رنگارنگ بر آنها اعمال میگردد. در شرایط هفت سال اخیر که امریکا و ناتو بر کشور مردم مسلط شده اند؛ بر طبق خصلت و اهداف غارتگرانه امپریالیستی شان همه گروه ها و نیروهای مزدور و رهن و میهن فروش و جانی و ضد بشرام از جهادی، طالب، ملیشه، خلقی پرچمی، افغان ملتی، سازائی، به شمول عده ای از شعله ایهای خود فروخته به امپریالیسم و ارتجاع (دکتر اعظم دادفر، دکتر دادفر سپینتا، دکتر سیماسمرو و دیگران) و سایر گروه ها و عناصر خود فروخته را با هم یکجا کرده و بر مردم افغانستان مسلط کردند. امکانات مالی ایرا که امپریالیستها به نام «کمک به مردم و بازسازی» کشور از آن صحبت میدارند؛ بعد از غصب

وغارت بخش اعظم آنها توسط خودشان وسازمانهای «غیردولتی» وابسته به آنها باقی چون لاشه ایست که این گروه های ارتجاعی داخل وخارج دولت دست نشانده از آن تغذیه کرده ومشغول ثروت اندوزی اند. این دشمنان قسم خورده مردم با برخورداری ازحمایت باداران امپریالیست شان آنچه که درتوان دارند درستمکاری وغارت مردم بینوا به کارمیگیرند. امریکا وناتوهم بااتکاء برهمین گروه ها وعناصرارتجاعی ومیهن فروش خاین میتوانند مردم افغانستان را درمنگنه سلطه استعماری شان نگهدارند. قدرتهای استعماری وامپریالیستی درطول تاریخ وجودی شان برخلقاها وممل ضعیف جهان چنین کرده اند ودرآینده نیزچنین خواهندکرد. ماهیت «کمک وحمایت» امپریالیسم وارترجاع همین است که درطی سه دهه درافغانستان ومردم آن میگذرد. البته درطول تاریخ قدرت های استیلاگرومهاجم ودول استعماری وامپریالیستی علیه خلقها وممل مظلوم جهان چنین کرده اند وتا سرمایه وامپریالیسم وارترجاع مزدوران وجودارند وضع برخلقاها تحت ستم جهان بااشکال واوضاع متفاوتی برهمین منوال خواهد بود. زیرااتاستمکش وبهره ده وجودداشته باشد، ستمگرو بهره کش وجوددارد.

تازمانیکه مردم به حاکمیت طبقاتی خودشان دست نیابند، زیرسلطه امپریالیسم واستعماروحاکمیت طبقات ارتجاعی قرارخواهند داشت. طبقات ارتجاعی زمانی بااعمال فشارواستبداد وحتى باتوسل به فاشیسم حاکمیت طبقاتی شان را برطبقات مردم اعمال میکنند وزمانی هم بافریبکاری ونیرنگ واغواگری به حاکمیت شان ادامه میدهند. شیوه اغوا وفریب طبقات حاکم معمولاً ازطریق تبلیغات متوهم کننده گسترده ازطریق مطبوعات وبه وسیله رسانه های جمعی ومزدوران قلم به دست شان صورت میگیرد ودرشکل دیگری کارزارانتخاباتی براه می اندازند وبا صدها چال ونیرنگ وعوامفریبی نمایندگان خودرابالباسهای مختلف به نام «نمایندگان مردم» کاندید کرده وبه این صورت مردم بیچاره را اغوامیکنند. حکومتی تشکیل میدهند ونام آنرا میگذارند «حکومت منتخب مردم». به این ترتیب هرچندسال یکبارچنین مضحکه انتخاباتی رابه راه می اندازند ونمایندگان خودرا توسط مردم به حیث رئیس جمهورووکلائی پارلمان انتخاب میکنند. درحالیکه اکثریت قاطع همین افراد نه نمایندگان طبقات مردم که نمایندگان طبقات ارتجاعی حاکم اند. درحالیکه این نوع دموکراسی متعلق به طبقات حاکم است که درجوامع مختلف به اشکال گوناگون از آن استفاده میکنند. تقریباً درهمه کشورهای جهان طبقات حاکم ازهمین ترفند دموکراسی جهت حکومت کردن وتثبیت حاکمیت شان استفاده مینمایند. درکشورهای سرمایه داری ودرکشورهای تحت سلطه انتخابات صورت میگیرد وپارلمان تشکیل میشود؛ اما دستگاه تبلیغاتی دولتها شب وروز ازطریق بخشهای مختلف آن انتخابات را «حق دموکراتیک» و پارلمان را «مظهراراده ویگانه وسیله اعمال حاکمیت مردم» جامیزنند. درحالیکه درواقع درهمه جوامع به اشکال وطرق مختلف آرای مردم بانیرنگ وفریب وخدعه، وعده ووعد ودرشرایطی هم بااعمال فشاروتهدید وارعاب ویاتوجیبات دینی ومذهبی آرای مردم رامیگیرند. مثلاً درجمهوری اسلامی ایران حاکمان غدارو جباروقاتل آن رأی دادن رابرای مردم وظیفه دینی وشرعی تبلیغ میکنند. کدام فردعاقل میتواند ادعا نماید که درچنین شرایطی توده های مردم درفضای دموکراتیک میتوانند رأی بدهند که ممکن نیست. مثلاً شرایط افغانستان را درزمانهای قبل وخاصاً درشرایط سه دهه اخرمدنظرقراردهیم. آیاممکن است که مردم افغانستان تحت چنین شرایطی توانسته باشند ویابتوانند به طورآزادانه وبدون هیچگونه فشاروجبروزورتهدید به پای صندوقهای رأی بروند که ممکن نیست. وبه فرض اگر بدون اعمال زوروفشارهم رأی بدهند بازهم به نفع کدام طبقات رأی خواهندداد؛ به یقین که به نفع طبقات ارتجاعی مزدورامپریالیسم. شرایط افغانستان راباساختمان اجتماعی اقتصادی آن درنظر بگیریم؛ ازیکطرف سویه فرهنگی وسواد وسطح آگاهی سیاسی حدودهشتاد درصد مردم نهایت نازل است، ازطرف دیگرساخت اجتماعی - اقتصادی فنودالی جامعه وتسلط فرهنگ فنودالی وقبیله یی در آن وموجودیت روابط قبیله یی وقومی که بخش اعظم کتله های مردمی که دردهات کشورزندگی میکنند، شدیداً تحت تأثیرچنین روابطی قراردارند. ممکن نیست که مردم محروم وبینوا بتوانند ازفرمان ارباب فنودال ویارئیس قوم وقبیله وطایفه شان ویا درشرایط فعلی از دستورهای تهدیدآمیز قومندان ها وحکام محلی خونخوارسریچی کنند. ویا اثرات تخدیرکننده روحانیون مرتجع را

برازدهان توده های مردم بتوان ردم نمود. و همچنان ممکن نیست که قسماً موضوع تطمیع به منظور کسب آرای بخشهای از مردم در مناطقی مطرح نباشد.

برخی ها از دورچنین تصویری دارند که کشورهای سرمایه داری کشورهای «آزاد و دموکراتیک» اندو جریان انتخابات و رفتن در پارلمان در این کشورها شکل و ماهیت دموکراتیک دارد؛ در حالیکه در همه نظام های طبقاتی دموکراسی و انتخابات ماهیت طبقاتی دارند و از آن طبقات حاکم هستند. در کشورهای سرمایه داری پارلمان نیز مظهر طبقاتی دارد و به هیچ صورت مظهر اراده توده های زحمتکش این کشورها نیست. در این کشورها نیرنگهای انتخاباتی شکل دیگری است. بخش اعظم مردم از طریق احزاب رفورمیست طرفدار نظام ویا از طریق اتحادیه های کارگری و صنفی که رؤسای آنها که عاملین وفادار سرمایه داران اند به پای صندوق های رأی برده میشوند.

چنانچه در فوق ذکر شد در کشورهای تحت سلطه (کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودال و یامستعمره و نیمه فئودالی) نیز دموکراسی و پارلمان ماهیت طبقاتی خود را دارد و فقط در شکل متفاوت است. البته در کشورهای سرمایه داری مردم به طور نسبی از حقوق مدنی و اجتماعی برخوردارند. مردم در این کشورها از بعضی آزادیهای سیاسی نیز بهره مند اند. ناگفته نماند که در همین کشورهای سرمایه داری اروپای غربی تا چند دهه قبل زنان حق اشتراک در رأی دهی را نداشتند. ویا تبعیضی که علیه سیاه پوستان و سایر رنگین پوستان در اضلاع متحده امریکا و علیه اقوام رنگین پوست مقیم در اروپای غربی در مواردی اعمال شده و میشود؛ حتی خلاف همین دموکراسی بورژوائی این کشورهاست. اگرچه مردم در کشورهای سرمایه داری حداکثر میتوانند در چوکات قانون ابراز نظر و عقیده نموده و اجتماعات و تظاهرات ها تشکیل دهند. اما در همین کشورهای دموکراسی بورژوائی هم احزاب واقعا انقلابی به گونه دلخواه نمیتوانند به طور آزادانه فعالیت کنند. فقط احزاب طرفدار نظام ویا سایر احزاب و گروه های به اصطلاح چپ مانند احزاب سوسیال دموکرات و احزاب رویونیست که ماهیتاً احزاب بورژوا رفورمیست اند به هر شکل و شیوه ای که بخواهند میتوانند فعالیت کنند. زیرا دولت ها به اساس اهداف برنامه یی و ماهیت فکری و سیاسی این احزاب مطمئن اند که این احزاب هدف سرنگونی نظام سرمایه داری و جا یگزینی آن به نظام طبقاتی مردمی را ندارند. و اهداف آنها فقط محدود به انجام ریفرم در جامعه است. در شرایطی که در این کشورها رونق اقتصادی وجود داشته باشد تضادهای طبقاتی در این کشورها از شدت کمتری برخوردار است. لکن در شرایطی که دچار بحران اقتصادی باشند و بیکاری و فقر و تیره روزی کارگران و زحمتکشان بیداد کند؛ در آن صورت تضادهای طبقاتی نیز تشدید گردیده و موج اعتراضات بلندی شود. در صورتی که در این کشورها احزاب انقلابی وجود داشته باشند در چنین شرایط و اوضاعی میتوانند از این وضعیت بحرانی نظام و حالت بیکاری، فقر و سیاه روزی توده های زحمتکش (شرایط عینی مساعد) استفاده کرده و در جهت آماده کردن شرایط ذهنی در جامعه مبارزه کرده و توده های مردم را برای یک مبارزه طبقاتی گسترده بسیج کنند. در غیر آن توده ها با وجود بلند کردن صدای اعتراض شان با همان مبلغ کمی که دولت به کارگران در اوقات بیکاری میپردازد قناعت کرده و زندگی پرمشقتی را سپری میکنند و منتظر رونق دوباره اقتصادی میمانند.

اما در کشورهای تحت سلطه با در نظر داشت ساخت اجتماعی-اقتصادی آنها ستم طبقاتی و ملی و ستم امپریالیستی و اجتماعی تقریباً به طور مداوم بر مردم بیداد میکند و به همان سطح هم تضادهای طبقاتی و ملی و اجتماعی در این کشورها شدید است. بدین لحاظ است که شرایط عینی در این کشورها همیشه مساعد است؛ لکن شرایط ذهنی باید به وسیله نیروهای انقلابی مساعد گردد. به عبارت دیگر مردم آنقدر در منگنه فشار ستم و استثمار بیدادگری و بیعدالتی و فقر گرسنگی و بیچارگی و غیره مصایب قرار دارند که میشود این کشورها را به اشکال متفاوت به انبار مواد منفجره تشبیه نمود. زمانی اگر نیروهای مترقی و انقلابی مردمی در این جوامع بتوانند خود را به شکل درست و اصولی سازمان داده و بارعایت اصل مخفی کاری و ایجاد تشکلات زیرزمینی مبارزات علنی را در جهت آگاهی دادن توده های مردم از وضعیت فلاکتبار زندگی شان در عرصه های مختلف و افشای ماهیت نظام حاکم و طبقات ارتجاعی و هم اینکه علت اصلی فقر و بدبختی و ستمکشی آنها نسل اندر نسل، همین ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه و همین طبقات ارتجاعی حاکم اند که قدرت سیاسی را در دست دارند و به وسیله همین قدرت

سیاسی و ارتش و پولیس، خارنوالی (دادستانی)، و ارگان قضائی، زندان و پولیس مخفی و وسایل دیگرشان مردم را سرکوب میکنند و آنها نمی توانند در برابر طبقات حاکمه اعتراض کنند و حق خود را بخواهند. و اگر نیروهای مترقی و انقلابی به این نیرومندی و امکان دست یابند که بتوانند به مردم آگاهی سیاسی بدهند و ماهیت نظام را برای آنها افشا کنند که علت فقر و سیاه ریزی شما با اینکه جان میکیند و زحمت میکشید ولی گرسنه اید، از بی لباسی و بی دوائی و بی مسکنی و بیسوادی رنج میکیرید ولی حاصل دست رنج شما را همین طبقات دارا غصب کرده و در عیش و نوش و ناز و نعمت زندگی میکنند. منابع طبیعی و معادن شمارا همین طبقات ارتجاعی و حامیان امپریالیست آنها غارت میکنند و سرمایه می اندوزند. اگر زمانی شمارا به انتخابات فرامیخوانند باز هم این انتخابات یک نیرنگ بیش نیست که با اغوا و فریب شما حاکمیت طبقاتی شانرا قانونیت می بخشند. از اینجاست که با آگاهی حاصل کردن مردم موقعیت طبقات ارتجاعی به خطر مواجه میشود و طبقات حاکم و دولت عاملین این آگاهی و توده های فعال را مورد تعقیب و زندان و شکنجه قرار داده و حتی در شرایطی محکوم به اعدام مینمایند. در این کشورها چون طبقات حاکم ارتجاعی موقعیت نهایت منزلی دارند؛ از اینرو از رشد فکری و سیاسی و بیداری توده های مردم و کوچکترین حرکت سیاسی آنها سخت به وحشت می افتند و هر حرکت حق طلبانه مردم را شدیداً سرکوب میکنند. افراد و گروه ها و نیروهای سیاسی واقعاً مردمی را که در جهت منافع مردم مبارزه میکنند سعی دارند تا توده های مردم را از طرق و شیوه های مختلف آگاه سازند تا خود را سازمان داده و یک مبارزه متحد و منسجمی را علیه طبقات حاکم سازمان دهند و این مبارزه را به شکل سیاسی و مبارزه مسلحانه تازمانی ادامه دهند که سلطه امپریالیسم را از کشور طرد کرده و طبقات حاکم استثمارگر و مستمگرنوکر قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی را از مسند قدرت براندازند و حاکمیت خود را جایگزین آن کنند و صاحب سرنوشت سیاسی، صاحب سرزمین و منابع کشور خود شوند و با کوشش و زحمت خود و اولاد خود را از بردگی و فقر و فلاکت و ستم و مظالم طبقات مفتخور و امپریالیسم نجات دهند. چون طبقات حاکم فئودال و کمپرادور و عناصر مزدور و حامیان امپریالیست شان در این کشورها می بینند که منافع شان از طرف چنین گروهها و نیروهای تهدید میشود؛ از اینجاست که نمیتوانند آنها را تحمل کنند.

نظام های ارتجاعی و مزدور امپریالیستها از جمله دولت کرزی با آنکه در لفظ صحبت از «دموکراسی و آزادی بیان» میکنند؛ اما حتی به صورت نمایی هم در اکثر این کشورها مقوله "آزادی عقیده" در قوانین آنها جای ندارد. برای آزادی بیان هم حدود مرزی معین کرده اند. زیرا هیچ فرد و نیروی مترقی و انقلابی نمیتواند بایبان آزادانه باورهای خویش حاکمیت جبارانه آنها را مورد سوال قرار دهد. و اگر نیرویی و یا گروهی در فعالیت های سیاسی اش در جامعه پا از چوکات و حدود معینه قانون مدونه نظام در این کشورها بیرون بگذارد؛ جداً مورد تعقیب، باز پرس و سرکوب قرار میگردد. در کشورهای اسلامی آزادی عقیده موضوع نهایت حساس جلوه داده میشود و بانندک ترین اشتباهی فعال سیاسی مورد تکفیر قرار میگردد (به موضوع محاکمه و تهدید به اعدام و حبس بیست سال پرویز کامبخش و دیگران که «به جرم» ابراز نظریه سرنوشت های مشابهی دچار شدند، توجه کنید). در چنین جوامعی مانند افغانستان و ایران و پاکستان، عربستان سعودی و اندونیزی، سودان و سایر کشورهای اسلامی؛ دین و مذهب برا ترین حربه در دست طبقات ارتجاعی حاکم در برابر گروه ها و نیروهای سیاسی انقلابی و روشنفکران مترقی است.

در نتیجه: در همه جوامع طبقاتی من جمله افغانستان که طبقات خلق تحت ستم و استثمار و مظالم و اجحاف طبقات ارتجاعی و قدرت های امپریالیستی قرار دارند فقط یک راه برای نجات آنها وجود دارد و آن راه مبارزه طبقاتی رهائی بخش است که توده های مردم با مبارزات انقلابی شان طبقات ارتجاعی و حامیان امپریالیست آنها را از مسند قدرت به زیر بکشند و حاکمیت طبقاتی خود را جایگزین کنند. این یگانه راه است و دیگر هیچ راه بین البینی که بتواند توده های مردم را از این ورطه ستم و بدبختی و فقر و فلاکت، قحطی و جنگ، فحشا، مریضی ایدز و اعتیاد به مواد مخدر و غیره مصایب و بلاهای اجتماعی و اقتصادی نجات دهد، وجود ندارد. هستند در این کشورها عده ای از گروه های سیاسی معین و معلوم الحال که توده های مردم و روشنفکران ناآگاه جامعه را با مطرح کردن راه بین البینی مبارزه گمراه و اغوا میکنند. این

راه همان راه احزاب و گروه های ریفورمیست و سازشکار است که به اشکال مختلف در کشورهای سرمایه داری و در کشورهای تحت سلطه وجود دارند و هدف اصلی و واقعی آنها در عالی ترین حد آن اصلاح ریفورمیستی نظام های حاکم است و نه سرنگونی آنها به نفع ایجاد حاکمیت طبقاتی توده های خلق. از همین رو است که دولت‌ها در کشورهای مختلف از این احزاب حمایت میکنند و فعالیت این احزاب را بهترین نمود دموکراسی در این کشورها تبلیغ و از این طریق توده های خلق را به گمراهی میکشانند. پارلمان‌های کشورهای مختلف رادرجهان همین احزاب و سازمان‌های ریفورمیست پر کرده اند. دولت‌ها و طبقات حاکم هر چند سال یکبار به مردم حق میدهند از بین چند خدمتگزار رژیم حاکم و ستمگر آنها یکی را انتخاب کنند.

در هفت سال اخیر مردم افغانستان تحت سلطه و ستم استعماری امریکا و ناتو و دولت مزدورانها قرار دارند. امریکا و ناتو افغانستان را میدان «جنگ ضد تروریستی» شان ساخته اند و بیش از همه مردم مظلوم ما گوشت دم توپ ارتش‌های اشغالگر و گروه های ارتجاعی شورشی طالب و دیگران شده اند. دیگر به عامی ترین مردم افغانستان آشکار شده است که دولت امریکا و ناتو به حمایت و کمک آنها نیامده اند بلکه منظور آنها بر آورده شدن اهداف غارتگرانه خود آنها در منطقه است. امریکا و ناتو که افغانستان را در اشغال نظامی داشته و حاکمیت استعماری را بر مردم تحمیل کرده اند؛ شیدانه در جهت اغوای مردم لویه جرگه ها و انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی و مجالس ولایتی دایر کرده و مزدوران و خادمان خود را به قدرت رساندند. این دولت از نظر مردم افغانستان هیچگونه مشروعیت و قانونیتی ندارد و همه ارکان آن ولوبا ترفند انتخابات به وجود آمده باشد نامشروع است. **و هر فردی که در این شرایط مدعی شود که در پارلمان نظام مستعمراتی به حیث نماینده واقعی مردم آمده است فقط خود را مورد استهزا قرار داده است.** در طی پنج سال اخیر که گروه های ناراضی طالبان و گلب الدین و حقانی و دیگران به جنگ مسلحانه علیه ولی نعمتان سابق شان ادامه میدهند یکبار دیگر کشور برای مردم به جهنمی از کشتار و ویرانی و جنایت و ستم و وحشیگری مبدل شده است. این جنگ در ماهیت جنگی بین دو گروه و یاد دسته ارتجاعی و ضد مردم است. جهت طالبان و گلب الدین و حقانی این جنگ برخلاف ادعای شان که خود را نیروهای «مقاومت ملی» میخوانند بادر نظر داشت ماهیت فکری و سیاسی و اهداف استراتژیک آنها و سابقه سیاه و جنایت‌بار شان علیه مردم و میهن؛ نمیتوانند مدعی چنین امری باشند. آنها چند سال قبل به کمک امریکا و دولت پاکستان به قدرت رسیدند لکن بعد از سرکشی از دستور ارباب بزرگ از قدرت خلع شدند و بار دیگر در خدمت همین امپریالیستها قرار خواهند گرفت.

یکی از علل مهم در تداوم جنگ کنونی اینست؛ زمانیکه رژیم طالبان ساقط شد و جناح ائتلاف شمال و جناح تکنوکرات به سرکردگی کرزی در رأس دولت دست نشانده قرار گرفت؛ دیگر نفوذ و تسلط دولت پاکستان بر دولت افغانستان تقریباً خاتمه یافت. از آنجائیکه دولت پاکستان بادر دولت هندوستان بادر دشمنی دیرینه به سر میبرد و از طرفی هم مسأله «خط نام نهاد دیورند» که دولت پاکستان خواهان به رسمیت شناختن آن از طرف دولت افغانستان است. و هم موجودیت اقوام پشتون و بلوچ در دو طرف این خط و روابط و علایق قومی و خونی و زبانی این اقوام با هم؛ برای طبقات حاکم و دولت پاکستان یک مسأله جدی و حیاتی در طول تاریخ تشکیل پاکستان بوده است؛ از این رو دولت پاکستان در طی سه دهه اخیر تمام سعی خود را در تخریب و تضعیف پایه های دولت در افغانستان به خرج داده و باتمام قواسمی کرده است تا از یکطرف از تشکیل دولت نیرومندی (از نگاه نظامی و اقتصادی) در افغانستان جلوگیری کند و از جانب دیگر دولت دست نشانده ویا وابسته به خودش در یک افغانستان ضعیف و محتاج به پاکستان روی کار آید چون دولت اسلامی و امارت اسلامی طالبان. همچنان دولتی باشد که بادر دولت هندوستان مناسبات حسنه و نزد یک نداشته باشد. علاوه بر نفوذ و تسلط بر دولت افغانستان؛ دولت پاکستان هدف دادر تاز منابع سرشار گاز و نفت کشورهای آسیای میانه استفاده کرده و با صدور تولیدات صنعتی و زراعتی اش به این کشورها راه ترانزیتی تجارت از طریق افغانستان راد دست داشته باشد. بادر نظر داشت این مسایل سلطه و نفوذ در افغانستان برای طبقات حاکم پاکستان نه تنها اهمیت استراتژیک که اهمیت حیاتی نیز دارد. دولت پاکستان خاصاً ارتش نیرومند آن که خود را صاحب و حاکم حقیقی این کشور میداند؛ به هر شکلی

که باشد از این منافع دست بردار نیست و تا جای که امکان و توان برایش موجود باشد سعی میکند تا در دولت افغانستان نفوذ تسلط داشته باشد.

موضوع دیگر اینکه پاکستان برای دولت امریکا در منطقه از اهمیت استراتژیک برخوردار است؛ حتی بادر نظر داشت اینکه در آینده وجود یک روسیه نیرومند نظامی و اقتصادی و ظهور چین به حیث یک قدرت اقتصادی و نظامی در منطقه؛ باز هم پاکستان در حفظ منافع امریکا در منطقه جنوب آسیا و آسیای مرکزی حایز اهمیت است. با آنکه بخشهای از گروه های اسلامی مستقر در مناطق سرحدی در ایالت شمال غربی (صوبه سرحد) بادر دولت مرکزی پاکستان در افتاده و درگیر جنگ مسلحانه اند؛ اما بادر نظر داشت تاریخ وجودی پاکستان و نقش دین و مذهب در به وجود آمدن (تشکیل) این کشور در نیمه قرن بیستم بعد از تقسیم شبه قاره هند به دولت هند و مسلمان (که توطئه دولت انگلیس را بعد از ختم سلط استعماری اش در هند در زمینه نباید از نظر دور داشت)؛ طبقات حاکم پاکستان به خاطر حفظ منافع شان از گروه های اسلامی هم در تخریب اذهان مردم پاکستان و آرام نگه داشتن آنها و هم در شرایط مقتضی در تحریک آنها علیه منافع دولت (هندوستان) و بادر دولت مخالف دیگری در منطقه نقش مهمی ایفا کرده، میکنند و در آینده نیز خواهند کرد. مثال بارز آن در منطقه تشویق و حمایت فعالیت های گروه های اسلامی پاکستانی به وسیله دولت پاکستان در کشمیر تحت سلطه هندوستان است. و از این طریق در طی چندین دهه درد سرهائی را برای دولت هند به وجود آورده است. موضوع دیگر نفوذ دولت پاکستان و احزاب اسلامی در گروه های اسلامی و ناسیونالیست در کشمیر است و از این طریق سعی کرده است تا از تشکیل یک نیروی مترقی و انقلابی در کشمیر جلوگیری نماید و به این صورت در به انحراف کشاندن جنبش آزادی خواهی مردم کشمیر در جهت حصول استقلال و تشکیل نظام مترقی و مستقل نقش نهایت منفی بازی کرده است. چنانکه این دولت بخش دیگر کشمیر را تحت سلطه داشته و به طور همه جانبه بر خلق آن ستم اعمال میکند. همچنان حضور گروه های بلوچ مخالف دولت اسلامی ایران در داخل خاک پاکستان بر همین مبنا است.

هفت سال است که دولت پاکستان ظاهراً در «مبارزه علیه تروریسم» در کنار دولت امریکا قرار داشته و در این مدت حدود ۱۴ میلیارد دلار کمک از دولت امریکا دریافت کرده است؛ اما از حمایت همه جانبه طالبان افغانی و پاکستانی و گروه القاعده در جنگ علیه قوای امریکا و ناتو و دولت دست نشانده آنها در افغانستان دست نکشیده است. به این صورت هر ادعای که طالبان افغانی و رهبران آنها ملامت و گلب الدین و حقانی بنمایند که آنها گویا مستقل اند و به خاطر «دفاع از استقلال» کشور از سلطه امریکا و ناتو میجنگند حرف پوچی است. جنگ این گروه ها با قوای اشغالگر و دولت مزدور اگرازی یک جهت به خاطر دوباره به قدرت رسیدن خود شان است از جهت دیگری به منظور تحقق خواست استراتژی دولت پاکستان در افغانستان و منطقه است. دولت پاکستان حتی با وجود بارها هوشدار جدی دولت امریکا و ناتو از این کمک ها و حمایتها دست برنداشته است. در صورتی که دولت امریکا و شرکای آن ناتو و دولت مزدوران در افغانستان خواسته باشند با طالبان و گلب الدین معامله نمایند در واقع آن معامله با دولت پاکستان نیز خواهد بود. و امریکا و ناتو به شکلی باید منافع استراتژیک دولت پاکستان را در افغانستان تأمین کنند. همین حالا به خوبی آشکار است که دولت کرزی با موقعیت فعلی آن بدون قوت های خارجی اشغالگر مدت کوتاهی هم مقاومت کرده نمیتواند. و دولت دست نشانده حتی اگر به لحاظ نظامی و اقتصادی قدرت مندتر هم بشود نخواهد توانست به مقابل طالبان و گلب الدین که از حمایت دولت پاکستان و گروه های القاعده و طالبان پاکستانی برخوردارند، مقاومت نماید.

همین حالا هر قدر دولت امریکا اصرار دارد که دولت پاکستان طالبان پاکستانی رامهار کند، باز هم در طی دو-سه هفته اخیر طالبان چهار بار بر ترمینل وسایل و دیپوهای امریکا و ناتو در نزدیکی شهر پشاور حمله کردند و به خاطر آرام بیش از ۳۰۰ وسیله باربری و نظامی و دیپوهای ذخیره سلاح و مهمات و سایر مواد و وسایل ارتش ناتو و امریکا را طعمه حریق نموده و یابه غارت بردند. عمل حریق و غارت کاروانهای اکمالاتی ارتش امریکا و ناتو پیوسته در مسیر راه به افغانستان ادامه دارد. این ممکن نیست که دولت امریکا و ناتو به عمق نیت دولت پاکستان و عملکردهای دوپهلوی آن واقف نباشند؛ ولی از آنجائیکه به حیث قدرت های تجاوزگرو غاصب در افغانستان و منطقه حضور نظامی دارند؛ بادر نظر داشت اهمیت

استراتژیک پاکستان در منطقه و همکاری استراتژیک دولت آن؛ در شرایط فعلی برخوردهای این چینی و عملکردهای دوپهلوی دولت پاکستان رانادیده میگیرند.

در این اواخر که مشکلات دولت دست نشانده و قدرتهای اشغالگرد افغانستان افزایش یافته است. بیش از پیش پوسیدگی و فساد نظام استعماری بر ملا شده و روزتا روز عامه مردم نسبت به وعده های دروغین قدرتهای اشغالگرو تبلیغات پوچ و ترفندهای استعماری آنها و دولت مزدورکری بی اعتماد میشوند. اساساً این دولت استعماری از بدو تشکیل آن با عدم مشروعیت به وجود آمده، هم به لحاظ ساختار کل نظام و هم از نظر ترکیب جناحی آن این دولت از بدو تشکیل در وضعیت بحران چند دستگی قرار داشته است. دیگر بحران فساد و بی اعتباری آن و گاهی حدت تضادهای بین جناح های متشکله این نظام (که بخشی از آن وابستگی به دولتهای خارج از ائتلاف امپریالیستی اشغالگردانند مانند جناح ائتلاف شمال و جبهه متحد نام نهاد به رهبری ربانی)، برای قدرت های اشغالگر به امر غیر قابل علاجی مبدل شده است. این نظام مستعمراتی با تمام تبلیغات وسیعی که در طی این هفت سال به وسیله مطبوعات امپریالیستیهای اشغالگرو مطبوعات خودش در آرایش آن انجام گرفته است؛ و تبلیغاتی که توسط صداها نشریه، ده ها تلویزیون و رادیوی که در داخل کشور به مصرف امپریالیسم در فریب و اغوای مردم و آرایش نظام فعالیت میکنند. همچنان بیش از یکصد حزب سیاسی و ده ها گروه و انجمن «فرهنگی و مدنی» که به وسیله گروه ها و نیروهای انقیادطلب و خادم امپریالیسم و ارتجاع تشکیل شده و با شیوه ها و اشکال مختلف در آرایش اوضاع کنونی به نفع امپریالیسم و ارتجاع حاکم و اغوای مردم مشغول اند؛ دیگر مردم افغانستان به این نظام کوچکترین اعتماد و باوری ندارند. بر همین مبناست که کرزی در این اواخر تبلیغات گسترده را در مورد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و آغاز مذاکرات با طالبان و گلب الدین را به منظور ختم جنگ و تأمین صلح و امنیت در کشور وسیله قرارداد تازین طریق برای خود و بداران اشغالگرش فرصت کما می کند. و تا زمان به راه انداختن یک انتخابات نمایشی دیگر به منظور «انتخاب» دوباره کرزی و پیامزدور دیگری در رأس دولت مستعمراتی و بعد به راه اندازی به اصطلاح انتخابات پارلمانی و مجالس ولایتی مردم را فریب داده و برای مدتی مصروف نگه دارند. بآنکه صحبت از روزهای آخر کرزی گرم است و رهبری طالبان نیز آغاز مذاکرات را با دولت کابل تکذیب کرده است؛ بآنهم دولت کرزی به شدت تبلیغاتش افزوده است. ملاحظه میشود که این دوترفند به منظور اغوای مردم که دیگر بیکاری و فقر، بی امنی و عدم مصونیت جانی و مالی مردم، و جنایت و ستم و تجاوزگری بر آنها و بی کفایتی و ناتوانی و رسوائی دولت دست نشانده به انتها درجه رسیده است. و دیده می شود که دولت پوشالی و قدرت های اشغالگر هم از حل این معضلات به کلی عاجز مانده اند. به فرض اگر قدرتهای اشغالگرو دولت مزدور آنها بتوانند یکبار دیگر مردم را باین ترفندها فریب بدهند؛ باز هم بادر نظر داشت ماهیت نظام استعماری و شرایط اشغال و استعمار نخواهند توانست از این بحران علاج ناپذیر همه جانبه نجات حاصل کنند. و لوطبق صحبتهای شان بر تعداد ارتش اشغالگرنیز بیفزایند و برنامه تشکیل ملیشه های محلی را به منظور جنگ علیه طالبان که قرار است با مصرف دولت امریکا تشکیل شود، نیز عملی سازند.

مردم افغانستان باید ملتفت شوند و دقیق و جدی ببینند و به خود تکانی بدهند که هیچ راه حل امپریالیستی ارتجاعی نمی تواند آنها را از این ورطه هلاکت نجات دهد. حتی اگر مذاکراتی هم بین دولت و طالبان صورت گیرد و همه در یک دولت جمع شوند باز هم سرنوشت سیاسی و حیات اقتصادی و اجتماعی آنها در دست امپریالیستیهای غارتگرو همین گروه های جانی ضد ملی و ضد بشریت باقی خواهد ماند و طی سالها در شرایطی مانند شرایط کنونی رنج و عذاب خواهند کشید. فقط این خود مردم افغانستان هستند که باید خود را از این وضعیت هلاکت نجات دهند. مردم ما خاصاً آن روشنفکران و روشن بینانی که واقعاً به مردم خود و استقلال واقعی کشورشان فکر میکنند باید این توهمات را از خود دور کنند که کدام قدرت خارجی نسبت به کدام قدرت خارجی دیگر بهتر است و یا کدام مزدور آنها از کدام مزدور دیگرشان برتری دارد که در رأس دولت پوشالی قرار گیرد و یا مزدور قدرتهای اروپائی از مزدور امریکا بهتر است و یا کی ها باید در آینده عوض افراد کنونی به پارلمان بروند و از این قبیل توهمات.

اینها همه تصورات بیهوده وواهی ایست که منشأ دربیخبری و ناآگاهی سیاسی طبقات و اقشار مردم و روشنفکران مردمی دارد. مردم ما باید به این امریقین حاصل کنند که به آگاهی سیاسی اشد نیاز دارند. در همه حال آگاهی سیاسی برای مردم نهایت مهم و حیاتی است. سرنوشت سیاسی و حیات اقتصادی و اجتماعی مردمان یک کشور مستقیماً به آگاهی سیاسی و فرهنگ مترقی و مبارزه انقلابی آنها مربوط است. توده های مردم باید این توهم را به دور اندازند که سیاست و یافراگیری فهم و دانش سیاسی کارچند نخبه است، نخیر این چنین نیست. تازمانیکه همه مردم و یا اقلابخشهای از توده های مردم به آگاهی سیاسی نرسند و بامبارزات مترقی و انقلابی شان به بیداری و آگاهی سایر کتله های جامعه همت نگمارند، یک جنبش سیاسی گسترده مردمی در جامعه به وجود نمی آید. در قدم اول این وظیفه و رسالت آن گروه ها و افراد واقعاً انقلابی است که صادقانه در راه مردم و نجات بشریت می رزمند، تادرجهت به وجود آمدن چنین جنبشی سعی و تلاش به خرج داده و خستگی ناپذیر مبارزه کنند. در غیر آن همین طبقات ارتجاعی ملاک و فتودال و تاجر کمپرادور و نمایندگان شان همین گروه های جنایتکار و قاتل مردم و روشنفکر خادام امپریالیسم و ارتجاع به حمایت قدرت های امپریالیستی غارتگر به استثمار و ستم مردم و جنایت و تجاوز علیه آنها ادامه داده و منابع و سرمایه های کشور را به غارت میبرند. راه نجات و خلاصی مردم و کشور از این منجلا ب و قهقرای که قدرت های امپریالیستی و نیروها و طبقات ارتجاعی به وجود آورده اند و رهائی از این ورطه تباهی و سیاه روزی فقط مبارزه و مقاومت توده های مردم و روشنفکران مردمی در پرتواندیشه های انقلابی نجاتبخش مردمی است و بس.

زنده و مستدام باد مبارزات مترقی و انقلابی مردم افغانستان!

مرگ بر امپریالیست های اشغالگر و دولت مزدور آنها!